

آدَبِت

تہذیبِ نو

از جاپ مابر افقاری

الحمد لله! از فتنہ تہذیبِ نو
 تیره باطن سست پیان، تیز رو
 بزم عشرت در جهانِ رنگ و بو
 همچو خوک و سگ پستی بقرار
 نفعه و تصویر و اشعار و شراب
 هر بسم گریه قلب و ضیر
 داشت بے دین و علم بے یقین
 برق و باد آب را تسخیر کرد
 فطرت عیار و ذہن سلیمانی خود
 صلحت غارت گری رانام داد
 با خداگستان خوازندیب گریز
 ریح مکون پر زشور جنگ گشت
 لاله رنگ از خونِ انسان کوه و شت
 فریه قریچ گشت، همچو کارزار
 در کشاکش طاقتِ روس و فرنگ

آدمی با آدمی گرم سستیز
 لاله رنگ از خونِ انسان کوه و شت
 روحِ چنگیز و ہلکو شرمسار
 الاماں از جنگِ رو باه و پلنگ

فتنه ابلیس بر او نج شباب

از وجودشِ مشرق و مغرب خراب